

شیخ فریدالدین عطار و هند

دو کشور بزرگ و کهنسال آسیا، هند و ایران از دیرباز روابط نزدیک در زمینه‌های مختلف خاصه در فرهنگ می‌داشته‌اند. نزدیکی این دو فرهنگ منجر به ایجاد و تولید فرهنگی گردید که بهترین و عمده‌ترین میراث مشترک هند و ایران محسوب می‌شود و نتیجه و ثمره این میراث مشترک رواج زبان و ادبیات فارسی در هند است که در قرون وسطی به عنوان زبان رسمی و اداری در هند رواج یافت و تدریجاً وسیله ابراز و اظهار افکار و انظار نویسندگان و دانشمندان هند گردید.

بدیهی است که بعد از تأسیس حکومت عزنویان در هند، زبان فارسی به سرزمین پهناور و وسیع هند قدم گذاشت و شکوه ادبی و عظمت شعر فارسی نیز همراه غزنویان وارد هند شد. همچنین دانشمندان و ادیبان و شعرا از آسیای مرکزی و خراسان بزرگ و دیگر نواحی ایران رو به شبه قاره هند کردند و همراه خود ادب و شعر فارسی را آورده در این سرزمین معرفی نمودند. همچنین مجالست و مصاحبت آنان با دانشمندان هندی موجب گردید که صدها فقیه و صوفی و ادیب و شاعر به وجود آمدند و در میان آنان نکئی لاهوری و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در شعر سرائی و سید علی هجویری دانا گنج بخش مؤلف کشف‌المحجوب در تصوّف به مقامی بس بلند رسیدند.

در عهد حکمرانان غوری (۱۱۷۳-۱۲۰۶م) مسافرت و مهاجرت دسته جمعی صوفیان و مشایخ چشت چون خواجه خواجگان خواجه معین‌الدین چشتی به هند

مناسبات دیرینه را نه تنها قوت بخشیدند بلکه باب جدیدی از عرفان و معنویات گشود و ریشه‌های عرفان و معنویات در قلوب و اذهان مردم این دیار استحکام یافت.

سلاطین دربار دهلی (۱۴۰۶-۱۵۲۶ م)، پادشاهان تغلق (۱۳۲۰-۱۴۱۲ م) و سید و لودی (۱۴۱۴-۱۵۲۶ م) و فرمانروایان گورکانی (۱۵۲۶-۱۸۵۷ م) و نیز وزرا و امرای شان نه تنها از شعر و ادب فارسی در سرزمین هند سرپرستی کردند بلکه آثار بدیع و اشعار گرانبهای فارسی را گرامی داشتند و باید گفت که هند مرکز زبان و ادبیات فارسی بود. بنا بر این شخصیت‌های برجسته چون فردوسی و حافظ و سعدی و مولانا جلال‌الدین رومی و خواجه فریدالدین عطار و آثار معروف و برجسته آنان فقط در میان دانشمندان و شعرای ایرانی مورد توجه قرار نگرفت بلکه در هند نیز حایز اهمیت زیاد بود. در زمینه تصوف نه تنها مولانای روم با اظهار این حقیقت عطار در روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم استادی و عظمت و مکرمت شیخ فریدالدین عطار را نشان داد بلکه اکثر تذکره نویسان و ایران شناسان و دانشمندان و دانش پژوهان هندی از عطار نیشاپوری و آثار گرانبهای او تمجید و ستایش کرده‌اند. چنانکه علامه شبلی نعمانی مورخ نامدار و دانشمند گرامی هند دقیقاً احوال و آثار شیخ فریدالدین عطار را تجزیه و تحلیل کرده است و می‌گوید:

"... فریدالدین... پیشه پدر را بعد از فوتش دنبال کرده و بر وسعت آن افزود... او نه فقط عطار بلکه طیب هم بوده است و مخصوصاً طیب معروف و ماهری بود تا این حد که روزانه پانصد نفر بیمار در مطب او حاضر می‌شدند."

سپس می‌افزاید:

"... در او از زمان صباوت درد و سوز نهانی وجود داشت... خواجه با وجود فقر و تصوف به شغل دارو فروشی و پزشکی اشتغال داشت و در همین حال کتب و رسائل چندی هم تألیف نموده است... اگرچه از مشایخ زیادی فیض گرفته ولی خرقة فقر را... از دست مجدالدین بغدادی پزشک مخصوص خوارزمشاه پوشیده است"^۱.

درباره شعر صوفیانه عطار، مولانا شبلی نعمانی خیال دارد که بعد از حکیم سنائی، عطار شعر صوفیانه را جلا داد:

"بعد از سنائی، خواجه فریدالدین عطار دایره این شعر را نهایت درجه بسط و توسعه داد و از برکت او قصیده، رباعی، غزل تمام اقسام سخن پر از تصوف گردید... مسئله وحدت وجود در حقیقت نشأ باده تصوف است و این نشأ سراپای وجود خواجه را فرا گرفته است، همان طور که مغربی در میان متوسطین و سحابی در میان متأخرین پیشرو و این مذهبند، در این دور هم خواجه عطار پیش از همه پرده از روی این راز برداشته است... این مرد فلسفه‌اش این است که در تمام اشیاء همان «او» ساری و جاری می‌باشد"^۲.

سخن سنخ و نقاد ممتاز و نامدار قرن جاری مولانا محمود شیرانی در اثر معروف خود موسوم به «نقد شعرالعجم» چندین مقاله انتقادی نگاشته و از افکار و آرای علامه شبلی نعمانی درباره شیخ فریدالدین عطار نقد کرده است و اعتراض شدیدی به این امر داد که علامه شبلی عطار را مکرراً خواجه عطار موسوم کرده است در صورتی که واژه «خواجه» برای افراد مخصوص چون ارباب مناصب و

۱- شعرالعجم (ترجمه فارسی)، ج ۲، ص ۶ و ۷.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

دبیران سلطان بکار برده می‌شد. غیر از این شخص دیگری به نام «خواجه عطار» در قرن نهم وفات یافته بود و اسم کاملش خواجه علاءالدین عطار بود.^۱

ضمن بررسی شعر شیخ عطار، علامه شیرانی می‌گوید که ویژگی برجسته شعر عطار سادگی و سلاست است. هدف عمده او شعر نیست اما شعر را وسیله ابراز و اظهار افکار و جذبات خود ساخته است هر چه گفته است به زبان ساده و روان گفته است.^۲

عطار غزل را بیشتر ترقی داده است و مطالب و مضامین رندی و مستی را در چهارچوب غزل ایراد کرده است. اکثر ابیاتش نقش و نگار خیام دارد اما فرق متمایز این است که در ابیات خیام هر چه است شراب است و در سروده‌های عطار همین شراب، شراب عرفانی است. در این زمینه او نبی غیر مرسل محسوب می‌شود. حکیم سنائی ساختمان بیان حقیقت را به زبان مجاز تأسیس کرده بود و عطار روی آن ساختمان مجلل بنا نمود^۳

اکثر قصاید عطار از بین رفته است آنچه که در دست است در آن بی‌ثباتی دنیا و عدم استحکام زندگانی انسان را بیان داشته برای روحانیت متقاعد ساخته است.^۴ اما نسبت به غزلیات و قصاید، رباعیات عطار بهتر و قوی‌تر است.^۵ ولی مثنوی نوع شعری است که به عطار شهرت دوام بخشیده است ویژگی عطار این است که او به میان حکایت و داستان علاقه مفراطی دارد. خلاصه این که اعتقاد لطیف و نظیف

۱- تنقید شعر المعجم، ص ۴۲۷.

۲- همان، ص ۴۶۳.

۳- همان، ص ۴۶۴.

۴- همان، ص ۴۶۹.

۵- همان، ص ۴۷۴.

که کمال اوست در مثنویاتش هویدا است.^۱

در باره تعداد آثار عطار مولانا شیرانی عقیده دارد که اکثر تذکره نویسان و مورخان در مورد آن دستخوش اشتباه گردیده‌اند چون اکثر آثار که اصلاً با عطار ربطی ندارد، به او نسبت داده شده است و تصانیفی که از هر گونه شک و تردید پاک و منزه است و به عطار تعلق دارد به قرار ذیل است:

اسرارنامه، الهی‌نامه، پندنامه، دیوان، تذکرة الاولیا، خسرونامه، شرح القلوب، منطقی الطیر، مصیبت‌نامه، مختارنامه.^۲

بعضی از پژوهش‌های علامه شیرانی درباره عطار و شعر و آثار او مورد استفاده دانشمندان ایران نیز قرار گرفت و بعد از چنین تحقیق‌ها آنان همفکر و هم‌منظر علامه شیرانی بوده‌اند و در پژوهش‌های خود از این امر متذکر شده‌اند. شمس‌العلماء عبدالغنی راجع به این مطلب اشاره کرده می‌نگارد:

میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی یکی از محققان نامدار عصر حاضر در مقدمه تذکرة الاولیا به سند «لسان الغیب» منسوب به عطار سنی بودن عطار اعتراض می‌کند. مولانا شبلی نیز به تقلید میرزا قزوینی «لسان الغیب» را تألیف عطار دانسته بعضی ابیات را در شعر العجم نقل کرده است. اما پرفسور شیرانی تحت تأثیر قزوینی قرار نمی‌گیرد و این آثار جعل و منسوب به عطار را با دقت مطالعه می‌کند و نتیجه فرا می‌گیرد که مؤلف این آثار یک عطار تقلبی دیگر بوده است. اتفاقاً کتاب راجع به شرح حال و آثار عطار از استاد سعید نفیسی مطالعه کردم. خوشحال شدم وقتی متوجه گردیدم که سعید نفیسی نیز به همان نتیجه رسیده است که پرفسور شیرانی

۱- تنقید شعر المعجم، ص ۸-۴۷۷.

۲- همان، ص ۶۱۲.

سال‌ها پیش تحقیق کرده بود.

پرفسور محمد ابراهیم دار (Dar) پیرامون همین موضوع می‌نویسد:

"بعضی از آثار به شیخ فریدالدین عطار نسبت داده شده‌اند. در صورتی که مؤلف بعضی از آنها عطار خیالی و نقلی است. دانشمندان ممتاز و متبحر چون میرزا محمد قزوینی و مولانا شبلی این حقیقت دروغ آمیز را درست پذیرفته‌اند. اما پرفسور شیرانی بعد از تحقیق و پژوهش جامع پرده از حقیقت برداشته، به اثبات رسانده است که مؤلف بعضی آثار یک عطار نقلی است و بعضی دیگر اشتباهاً به عطار نسبت داده شده‌اند. بعد از انتشار مقاله پرفسور شیرانی، استاد سعید نفیسی در اثر معروف خود «شرح حال و آثار عطار» از نظریه پرفسور شیرانی تأیید کرد^۱. همچنین اکثر تذکره نویسان هند شیخ فریدالدین عطار را با عناوین مختلف یاد کرده‌اند.

مردان علی خان مبتلا در تذکره خود «منتخب الاشعار» درباره عطار می‌نویسد:

"یگانه روزگار و قدوه عاشقان نامدار بوده، شرح جلالت شانش در این

مختصرات ننگید"^۲.

مؤلف تذکره مخزن الغرائب، شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی،

شیخ فریدالدین عطار را زبده الاولیا گفته، می‌نگارد:

"زبده الاولیا و قدوه العرفا شمس الانوار شیخ فریدالدین عطار... مدح او از

دهن امثال ما مردم زیاد است... حضرت شیخ پیشرو طریقه صوفیه است... آن قدر

۱- مقالات حافظ محمود شیرانی، ج ۶، ص ۴۵۵.

۲- همان، ج ۶، ص ۵۸۸.

۳- ص ۷۷-۸.

معارف و حقیقت در پرده شاعری بیان فرموده که در قالب وصف نمی‌گنجد. چرا که

سخن او از واردات غیب است. و این مراتب سوای او دیگری را میسر نیست"^۱.

واله داغستانی نظریات همانندی را درباره شیخ فریدالدین ابراز دانشه

می‌گوید:

"شیخ فریدالدین عطار قدس الله سره یگانه آفاق و قدوه عشاق بوده.

شرح عظمت شانش در دهام عالم ننگید"^۲.

در تذکره نتایج الافکار تألیف محمد قدرت الله گوپاموی درباره

شیخ فریدالدین عطار آمده است:

"گنجینه اسرار شیخ فریدالدین عطار... نسب شریفش چند واسطه به حضرت

اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه و علی آبایه الصلوات و السلام منتهی می‌شود...

منظوماتش پر از حقایق و دقائق توحید و مشحون ذوق و شوق و مواجید است"^۳.

لطف علی بیگ آذر در تألیف خود آتشکده آذر بدین نحو از شیخ عطار و آثار او

تجلیل می‌کند:

"... از جمله مشایخ عظام و از اعزه عرفای ذوی الاحترامست متقدمین او را

شیخ الاولیا خوانند و متأخرین عرفاوی را سلیمان ثانی دانند جامع شریعت و حقیقت

و طریقتت روایح مسیکه الفوایح کلامش مشام دل را معطر و عطر آگین و جلالت

سخنانش مذاق جان را شیرین دارد"^۴.

۱- ص ۱-۴.

۲- ریاض الشعراء، ورق ۴۸۱.

۳- ص ۳-۴۵۲.

۴- ص ۱۲۳.

سال‌ها پیش تحقیق کرده بود^۱.

پرفسور محمد ابراهیم دار (DBF) پیرامون همین موضوع می‌نویسد:

"بعضی از آثار به شیخ فریدالدین عطار نسبت داده شده‌اند. در صورتی که مؤلف بعضی از آنها عطار خیالی و تقلبی است. دانشمندان ممتاز و متبحر چون میرزا محمد قزوینی و مولانا شبلی این حقیقت دروغ آمیز را درست پذیرفته‌اند. اما پرفسور شیرانی بعد از تحقیق و پژوهش جامع پرده از حقیقت برداشته، به اثبات رسانده است که مؤلف بعضی آثار یک عطار تقلبی است و بعضی دیگر اشتباهاً به عطار نسبت داده شده‌اند. بعد از انتشار مقاله پرفسور شیرانی، استاد سعید نفیسی در اثر معروف خود «شرح حال و آثار عطار» از نظریه پرفسور شیرانی تأیید کرد^۲. همچنین اکثر تذکره‌نویسان هند شیخ فریدالدین عطار را با عناوین مختلف یاد کرده‌اند.

مردان علی خان مبتلا در تذکره خود «منتخب الاشعار» درباره عطار می‌نویسد: "بگانه روزگار و قدوه عاشقان نامدار بوده، شرح جلالت شانش در این مختصرات نگنجد"^۳.

مؤلف تذکره مخزن الغرائب، شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، شیخ فریدالدین عطار را زبده الاولیا گفته، می‌نگارد:

"زبده الاولیا و قدوة العرفا شمس الانوار شیخ فریدالدین عطار... مدح او از دهن امثال ما مردم زیاد است... حضرت شیخ پیشرو طریقه صوفیه است... آن قدر

۱- مقالات حافظ محمود شیرانی، ج ۶، ص ۴۵۵.

۲- همان، ج ۶، ص ۵۸۸.

۳- ص ۷۷-۸.

معارف و حقیقت در پرده شاعری بیان فرموده که در قالب وصف نمی‌گنجد. چرا که سخن او از واردات غیب است. و این مراتب سوای او دیگری را میسر نیست^۱.
واله داغستانی نظریات همانندی را درباره شیخ فریدالدین ابراز داشته می‌گوید:

"شیخ فریدالدین عطار قدس الله سره بگانه آفاق و قدوه عشاق بوده. شرح عظمت شانش در دفا عا عالم نگنجد"^۲.

در تذکره نتایج الافکار تألیف محمد قدرت الله گوپاموی درباره شیخ فریدالدین عطار آمده است:

"گنجینه اسرار شیخ فریدالدین عطار... نسب شریفش چند واسطه به حضرت اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه و علی آباه الصلوات والسلام منتهی می‌شود... منظوماتش پر از حقایق و دقایق توحید و مشحون ذوق و شوق و مواجید است"^۳.
لطف علی بیگ آذر در تألیف خود آتشکده آذربین نحواز شیخ عطار و آثار او تجلیل می‌کند:

"... از جمله مشایخ عظام و از اعزه عرفای ذوی الاحترامست متقدمین او را شیخ الاولیا خوانند و متأخرین عرفاوی را سلیمان ثانی دانند جامع شریعت و حقیقت و طریقتست روایح مسیکه الفوایح کلامش مشام دل را معطر و عطر آگین و حلوت سخنانش مذاق جان را شیرین دارد"^۴.

۱- ص ۴-۱.

۲- ریاض الشعرا، ورق ۲۸۱.

۳- ص ۳-۴۵۲.

۴- ص ۱۴۳.

امیر علی خان لودی در تذکره خود موسوم به «مرآة الخیال» می‌نگارند:
 "شیخ فریدالدین بیگانه آفاق و قدوة عشاق بوده، در مراتب سخن کمال قدرت
 داشت"^۱.

رحم علی خان ایمان مؤلف تذکره منتخب اللطایف درباره شیخ فرید نظر دارد:
 "نغمه شمامه نازگی جان مشتاقان ربّانی و راح ریحان سخنش مشط دل عشاقان
 سبحانی"^۲.

در تذکره نشتر عشق تألیف حسین قلی خان عظیم آبادی بدین نحو از عطار
 توصیف و تمجید شده است:

"می‌کش خمخانه حقیقت است و باده نوش میخانه طریقت، غواص بحر معانی
 است و شناور محیط عرفانی، بحر ذخار علوم است و دریای اعظم فهوم عالم علم
 ربّانی است و مقبول درگاه یزدانی، شیر بیشه تحقیق است و اسد نیستان تدقیق،
 عارف بالله فنا فی الله سر حلقه اولیاء کبار، سرسلسله مشایخ صوفیه نامدار بود"^۳.

تقی اوجدی در تذکره عرفات العاشقین و عرضات العارفین درباره فریدالدین
 عطار می‌نویسد:

"فرید زمان وحید دوران سالک اطوار طریقت جامع اسرار حقیقت عارف
 اشارات لن ترانی کاشف بشارات من رآنی ماتن رموز حقایق خازن کنوز دقایق دوا
 بخش علل نفسانی نسخه معاجین روحانی عطار ادویه اسرار شیخ فریدالدین عطار و
 هو افتخار الفاضلین و الکاملین ابو حامد ابوبکر محمد العطار النیشابوری که عطر

مجمهر فضل او دماغ روحانیان معطر کرده رایح مثلث کمال وی مشام قدسیان مطیب
 ساخته بحور فیض از بحور طبعش در هیجان نکهت هدایت بزم ولایتش ذرا قطار
 آفاق ادویه مرکبه و مفرده حقایق و دقایق در دکان فضل و دستگاه کمالش جمع
 شده گم شدگان شهر بند ظلمتستان طبیعت را انوار قدسی بیانش به منزله شمع گشته
 مرشد طریق هدایت و رهنمای جاده ولایت است"^۱.

آقای غلام عباس دلال در اثر خود «اخلاق در شعر فارسی» درباره عطار ابراز
 نظر می‌کند:

"... عطار صوفیان را برای ترفیع سطح دانش هدایت کرد. عقیده و ایمان او
 نسبت به خدا، یک چراغ روشن برای راهنمایی غواصان به منظور حصول ذره‌های
 راستی در اوقیانوس علم و و دانش گردید... عطار عقیده داشت که جسم از روح
 جدا است چون این جزو آنست و هر دو جزو کل هستند. آثارش نه فقط متضمن
 تعلیمات علمی بلکه تشریفات مرسومه است که صوفیان به آنها یقین دارند^۲.
 عطار بهترین استاد تصوّف بود^۳.

عبدالوهاب معروف به سچل سرمست شاعر قرن هجدهم میلادی به زبان‌های
 فارسی و عربی و اردو و هندی و پنجابی و سندی و سرائیکی تسلط کامل داشت و نیز
 در این زبان‌ها شعر می‌سرود. برای شعر فارسی تخلص خود را آشکار اختیار کرد اما
 برای زبان‌های دیگر سچل یا سچو تخلص داشت. سچل سرمست دانشمند معتبر و
 صوفی نامدار عصر خود محسوب می‌شد، و در تصوّف به مقامی بلند رسیده و
 می‌گفت:

۱- نسخه خطی، ورق ۴۵۰ ب.

۲- اخلاق در شعر فارسی، ص ۱۰۴.

۳- همان، ص ۱۰۶.

۱- ص ۹.

۲- ص ۲۷۱.

۳- ج ۲، ص ۱۱۳۷.

اگر خود را خدا دانی خدائی و گر خود را گدا دانی گدائی
 بهر جا آنچه بینی جلوه اوست بگو یا من که باقی تو کجائی
 سچل سرمست به حافظ و مولای روم و خاصه به عطار ارادت و عقیدت
 داشت. در شعر فارسی عقیده خود نسبت به خواجه را ابراز داشته می‌گوید:
 عطار نبود آنکه خدا بود خدا بود او پاک وجود آنکه خدا بود خدا بود
 شوریده کلامش همه جا شوره فگنده دل را بر بود آنکه خدا بود خدا بود
 در کوی نیشابور که آن شهر عطار است کردیم سجود آنکه خدا بود خدا بود^۱
 می‌گفت این بوی خوش عطار است که در وجود من حلول کرده است:

ای دلا خوشبو ز شه عطار در جانم رسید

آن زبان یکبارگی از کفر و دین ما را کشید

شهر نیشابور پردرد دست گر پرسی ز ما

از در و دیوار آید نعره هل من مزید^۲

سچل سرمست خود را به خاک نیشابور قربان و در عین حال عقیدت خود را

برای خواجه عطار بیان می‌کند:

ای صبا با ما حقیقت شهر نیشابور کن

می‌کنم قربان بر آن خاک زمین این جان و تن

من چه ام مسکین و عاجز تا نوئی حاجت روا

ای شهابهر خدا این سد هستی را شکن

در دوئی افتاده‌ام بخشی بیکدانی دوا
 رستگاری ده مرا از قید و بند ما و من
 خواه از عطار که آن محب در پیر مغان ست
 از ولسی الله دعای آشکارا خویشتن^۱

آقای چوبی معروف به سوامی آند بوگی در کتاب خود «نقش‌های فلسفه هند
 در شعر فارسی» درباره عطار و مطابقت افکار او با فلسفه هندی می‌نگارد:
 "نظریه وحدت وجود در روش فکری آریائی جدید نیست. همین نظریه در
 افکار ایرانی نیز جاری و ساری بود و باز دید عطار از هند این نظریه را یک نیروی
 تازه‌ای بخشید^۲."

سپس می‌افزاید:

افکار شعر عرفانی فارسی طبق کتاب مقدس ودا است که حتماً بنا به نژادی هند
 و آریائی است^۳. بنا بر این عقیده ظهور که اساس «برهمن» (Brahmen) یعنی
 خدای مطلق و «همه اوست» تصوف ایرانی را تشکیل می‌دهد، فلسفه هندی است^۴.
 آقای چوبی بعداً می‌گوید:

افکار عطار در این زمینه که موج‌ها و دریا چیزهای مختلف است، غیر از کفر
 چیز دیگر نیست و این نظریه که آفریننده همراه آفرینش در خلق وارد شده، نیز کفر
 است. عقاید درباره ادغام و اتصال و پیوستگی و آمیزش باید کفر تلقی شود چون در

۱- دیوان آشکار، ج ۲، ص ۶۵.

۲- ص ۵۱.

۳- ص ۱۰۲.

۴- ص ۱۰۷.

۱- دیوان آشکار، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۹۷.

۳- همان، ج ۱، ص ۹۰.

پذیرش آن عقیده تفکیک نیز ایجاد می‌گردد و در این صورت ادغام معنی ندارد. اما وقتی غیر از وحدت حق چیز دیگر وجود ندارد، پس تفکیک و اتصال ذات حق مضحک است:

گر بحر کون موج بر آورد صد هزار
جمله یکبست لیک بصد بار آمده
غیر تو هر چه هست سراب و نمایشست
کین جانہ اندکست و نہ بسیار آمده
آن جا حلول کفر بود اتحاد هم
کین وحدتست لیک بشکرار آمده
بحریست غیر ساخته از موج های خویش
ابریست عین قطره عدد بار آمده^۱

بنا بر این به این نتیجه می‌رسیم که افکار ودا و شعر عرفانی فارسی همانند است و مثل نژاد هندو آریائی قدیمی است.^۲

اهمیت و ارزش عطار در هند را نیز می‌توان از این حقیقت پی برد که نعمت‌الله محمد برکت‌الله رضا تذکرة الاولیای عطار را به نام انوار الاتقیاء در دو جلد به زبان اردو ترجمه کرد که اکثر مورد استفاده اردو زبانان هند قرار می‌گیرد. نعمت‌الله درباره ترجمه اردو در دیباچه می‌گوید:

"دوستان من خاصه مولوی حاجی محمد عبدالقیوم اصرار داشتند که تذکرة الاولیا مصنفه مقبول کردگار حضرت شیخ فریدالدین عطار رحمة الله الغفار به

۱- ص ۳-۱۱۲.

۲- ص ۱۱۵.

زبان فارسی است و تعداد فارسی دانان بسیار کم شده است، به زبان اردو این را ترجمه کنم تا از مطالعه آن خلق الله استفاده کند... بنا بر این من این کتاب را به زبان اردو برگرداندم و به نام انوار الاتقیاء موسوم کردم^۱.

عطار بنوبه خود هند شناس و هند دوست بود. او در آثار خود چند جا از هندیان ذکر کرده و داستان‌های هندی را سروده است.

هنر داستان پردازی و داستان گوئی از زمان بسیار قدیم بلکه نامعلوم در هند متداول بوده است و بنا بر این هند در زمینه داستان‌های فکلوری و قصه‌های خیالی یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان است و گنجینه داستان‌ها و قصه‌ها گردیده است. این هنر فقط در هند محدود نمانده بلکه به کشورهای دیگر جهان نیز صادر شده است. بعضی داستان‌های هندی در ادبیات فارسی خارج خاصه در ایران رواج یافته است. بیشتر آنها یا به نمونه داستان‌های هند نوشته یا مستقیماً از ادبیات فکلور هندی گرفته شده است. در بعضی داستان‌ها شخصیت‌ها یا قهرمانان داستان تغییر کرده، در صورتی که چهارچوب و طرح داستان طبق منابع هندی است.

لازم به تذکر است در اکثر داستان‌های هند جانوران و پرندگان نقش مهم را ایفا می‌نمایند در صورتی که در داستان‌های عربی و فارسی، دیوها یا پری‌ها نقش مهم را انجام می‌دهند^۲. بنا بر این ذکر جانوران یا پرندگان هندی چون ققنوس و طاووس و طوطی و میمون و فیل در داستان‌های فارسی خارج از هند نشان دهنده نفوذ و تأثیر هند است و همچنین داستان‌های پنجتنرا نیز در آن ایام شهرت داشتند.

۱- انوار الاتقیاء، ص ۴.

۲- داستان‌های هندی در ادبیات فارسی (پایان‌نامه دکتر شمیم احمد قریشی)، ص هشت.

نقش های این نفوذ هند بر منظومه شیخ فریدالدین نیز موجود است. عطار برای بسط و توضیح افکار و نکات صوفیانه پرندگان را در مثنوی منطق الطیر خود انتخاب کرده است. در میان پرندگان مذکور ققنوس و طاووس و طوطی ذکر شایان است حتی امروز نیز فقط در سرزمین پهناور هند یافت می شود و طوطی به نام طوطی شکر ریز و طاووس به رنگارنگی و نقش زیبا و قشنگ شهرت دارد چنانکه عطار نیز به این مطلب اشاره کرده است. عطار درباره پرندگانی که به نام ققنس که به گفته مارگریست اسمت ققنس پرندۀ غریب در هند یافت می شود، در منطق الطیر خود اشاره نموده می گوید:

هست ققنس طرفه مرغی دلستان / موضع این مرغ در هندوستان^۲
 ققنس بسیار زیبا و خوش رنگ و خوش آواز است. منقار او دارای صد سوراخ می باشد. این پرندۀ جفت خود ندارد. صداهای گوناگون در می آورد. پرندۀ های دیگر به صدای او غش می کنند. عطار مختصات این پرندۀ را توصیف می کند:

سخت منقاری عجب دارد دراز / همچونی در وی بسی سوراخ باز
 قرب صد سوراخ در منقار اوست / نیست جفتش، طاق بودن کار اوست
 هست در هر ثقبه آوازی دگر / زبیر هنر آواز او رازی دگر
 جمله پرندگان خامش شوند / در خوشی بانگ او بیش شوند^۳
 صدای ققنس تا اندازه ای دلپذیر است که فیلسوفی ز آوازش علم موسیقی یاد گرفت:
 فیلسوفی بود دمسازش گرفت / عیلم موسیقی ز آوازش گرفت^۴

۱- عطار، لندن، ۱۹۳۲، ص ۵.

۲- منطق الطیر باهتمام دکتر صادق گوهرین، ص ۱۲۹.

۳- ارجاع شود، ص ۱۲۹.

۴- ص ۱۳۰.

یکی از ویژگی های این پرندۀ این است که از وقت مرگ خود خبر دارد و قبل از مرگ وسایل سوزاندن را فراهم می کند. در میان هیزم می نشیند و بال برهم می زند چنانکه آتشی از بال بجهد:

سال عمر او بود قریب هزار / وقت مرگ خود بدانند آشکار
 چون ببرد وقت مردن دل ز خویش / هیزم آرد گرد خود ده خر، مه پیش
 در میان هیزم آید بی قرار / در دهد صد نوحه خود را زار زار
 باز چون عمرش رسد با یک نفس / بال و پر برهم زند از پیش و پس
 آتشی بیرون جهد از بال او / بعد آن آتش بگردد حال او

وقتی ققنس خاکستر می شود از میان آن ققنس بچه سر بیرون می آورد:

آتش آن هیزم چو خاکستر کند / از میان ققنس بچه سر بر کند
 هیچ کس را در جهان این اوفتاد / کو پس از مردن بزاید نابزاد^۲
 در مثنوی منطق الطیر درباره طوطی اشاره نموده، عطار می گوید:

طوطی آمد با دهان پر شکر / در لباس فستقی با طوق زر
 پشه گشته باشه از فرّ او / هر کجا سرسبزی از پزّ او
 در سخن گفتن شکر ریز آمده / در شکر خوردن بگه خبیر آمده
 خضر مرغانم از آنم سبز پوش / بوک داغم کردن آب خضر نوش^۳
 درباره طاووس می سراید:

بعد از آن طاوس آمد ز رنگار / نقش پزّش صد چه بل که صد هزار

۱- ص ۱۳۰.

۲- همان.

۳- منطق الطیر، ص ۴۵.

چون عروسی جلوه کردن ساز کرد هر پیر او جلوه آغاز کرد
گفت تا نقاش غییم نقش بست چینیان را شد قلم انگشت دست^۱
جنبه های هندی در آثار عطار به صورت داستان های هندی نیز موجود است.
در بلاد هند، پادشاه پیر هندو بود و لشکر محمود او را اسیر خود ساخت:
هندوان را پادشاهی بود پیر شد مگر در لشکر محمود اسیر^۲
سپاه او را پیش محمود برد و آن جاوی مشرف به اسلام شد. دل خود را از همه چیز
کنده، در خیمه تنها زندگی می کرد. روز و شب آه و ناله می نمود. وقتی ناله های او
از حد گذشت، محمود را از حال او آگاه ساختند. محمود او را پیش خود خواست و
وعده کرد که به او صد ملک خواهد داد مشروط به اینکه گریه نکند چون سزاوار
نیست که پادشاه ناله و آه و زاری کند:

چو بر محمود بردندش سپاه شد مسلمان عاقبت آن پادشاه
بعد از آن در خیمه تنها نشست دل ازو برخاست، در سودا نشست
روز و شب در گریه و در سوز بود روز از شب، شب بتر از روز بود
چون بنسی شد ناله های زار او شد خبر محمود را از کار او
خواند محمودش پیش خویش در گفت صد ملک دهم زان بیشتر
توشهی، نوحه مکن بر خویش ازین چند گری، نیز مگری بیش ازین^۳
خسرو هندو به محمود گفت که گریه من برای ملک و جاه نیست بلکه از روز قیامت و
سوال و جواب پیش خداوند متعال می ترسم. چون مرد بی وفا بوده ام. اقا ای محمود!

من به وسیله تو سرفرازی یافتم. بنا بر این خجالت و تشویر و آه و زاری من به خاطر
بی وفائی خود است:

خسرو هندوش گفت ای پادشاه من نمی گیرم زبهر ملک و جاه
زان همی گیرم که فردا ذوالجلال در قیامت گر کند از من سوال
گوید ای بد عهد مرد بی وفا کاشته با چون منی تخم جفا
تا نیامد پیش تو محمود باز با جهانی پیر سوار سرفراز
گر رسد از حق تعالی این خطاب گریه زانست ای جوان این پیر را^۱
در منطق الطیر داستان دیگری درباره حمله محمود بر معبد سومنات است.
لشکر محمود از معبد سومنات بتی به نام لات یافت. هندوان برای سلامتی و تحفظ
آن بت پافشاری کردند و حاضر بودند به پاداش آن بت زر و طلا دهند:
یافتند آن بت که نامش بود لات لشکر محمود اندر سومنات
هندوان از بهر بت برخاستند در رهش هم سنگ زر می خواستند^۲
محمود می خواست بت را بسوزاند اما سرکشی از سوزاندن بت مخالفت کرد و زر را
به جای سوزاندن بهتر دانست:

هیچ گونه شاه می نفروختش آتشی بر کرد و حالی سوختش
سرکشی گفتش نمی بایست سوخت زر به از بت، می بیایستش فروخت^۳
اُقا محمود نمی خواست که در روز بازخواست به بت فروشی متهم شود:

۱- ص ۵۰-۱۴۹.

۲- ص ۱۷۴.

۳- همان.

۱- ص ۴۶.

۲- ص ۱۴۹.

۳- همان.

گفت ترسیدم که در روز شمار
بر سر آن جمع گوید کردگار
آذر محمود را دارید گوش

زانک هست آن بت تراش این بت فروش^۱

بعد از سوزاندن آن بت بیست من جواهر از میانش به دست رسید:

بیست من جواهر بیامد از میانش خواست شد از دست حالی رایگان^۲
محمود گفت لایق این بت همین بود که سوزانده شود و این جواهر به مکافات آن
اعطا گردیده است:

شاه گفت لایق لات این بود وز خدای من مکافات این بود^۳
عطار در یک داستان حمله محمود را به هندوان بیان کرده است. اتفاقاً تعداد
لشکر هندوان نسبت به محمود بیشتر بود. محمود در این مورد نگران شده، نذر کرد
اگر فتح و نصرت حاصل گردد، غنیمی که بعد از موفقیت به دست آوردم، در میان
درویشان و ناداران بخش خواهم کرد:

گفت چون محمود شاه خسروان رفت از غزنین بحرب هندوان
هندوان را لشگری انبوه دید دل از آن انبوه پرانده دید
نذر کرد آن روز شاه داد گسر گفت اگر یابم برین لشکر ظفر
هر غنیمت کافتم این جا بگاه جمله برسانم بد رویشان راه^۴

محمود در جنگ به کامیابی همکار شد و بسیار غنیمت حاصل گردید و هندوان
به ناکامی مواجه شدند. محمود دستور داد که این غنیمت را طبق نذرش در میان
بخش کنند:

عاقبت چون یافت نصرت شهریار بس غنیمت گرد آمد بی شمار
چون ز حد بیرون غنیمت یافتند و آن سیه رویان هزیمت یافتند
شد کسی را گفت حالی از کستان کین غنیمت را بد رویشان رسان^۱
اما هر کس از این قدم شاه اعتراض کرد بنا بر این شاه بسیار ناراحت شد:

هر کسی گفتند چندین مال و زر چون توان دادن بمشتری بی خیر
شه در این اندیشه سرگردان بماند در میان این و آن حیران بماند^۲
از فرزانه ای به نام بوالحسینی که از شاه و سپاه آزاد بود، سوال کرد. پاسخ داد که
بهنتر همین است که غنیمت به درویشان داده شود. پس محمود تمام زر را
به درویشان بخشید:

بوالحسینی بود بس فرزانه بود

لینک مردی بی دل و دیوانه بود

حق چو نصرت داد و کارت کرد راست

او بکرد آن خود، آن تو کجاست

عاقبت محمود کرد آن زر شمار

عاقبت محمود داشت آن شهریار^۳

۱- ص ۱۷۵.

۲- ص ۱۷۶.

۳- ص ۱۷۵.

۱- ص ۱۷۴.

۲- ص ۱۷۵.

۳- همان.

۴- همان.

با وجود این اعتراض که شاه باید تحفه را پیش خود نگهدارد، اما آن مرد فرزانه گفت:

هرچ تو زینجا ببری کانجا بود بردن آن بر تو کی زیبا بود
 همچنین در مثنوی مصیبت نامه داستان یک هندوی متعصب و عاشق واقعی
 است که از گروه مردمی که برای حج می رفت، پرسید که کجا می روند؟
 پاسخ دادند که عزم حج دارند. پرسید حج چیست؟ گفتند که به خانه خدا می روند:
 هندوئی بودست چون شوریده در مقام عشق صاحب دیده
 چون براه حج برون شد قافله دید قومی در میان مشغله
 گفت ای آشفنگان دلبرای در چه کاربرد و کجا دارید رای
 آن یکی گفتش که این مردان راه عزم حج دارند هم زینجا بگاه
 گفت حج چبود بگوای رهنمای گفت جائی خانه دارد خدای^۲
 هندو نیز به شوق کعبه با آنان براه افتاد و گفت روز و شب آرام نخواهم داشت تا اینکه
 برای حج نرسم:

شورشی در جان هندوی اوفتاد ز آرزوی کعبه در روی اوفتاد
 گفت نشینم بیروز و شب زیبای تا نیارم عاشق آساحج بجای^۲
 وقتی به کعبه رسید، پرسید خدا کجا است؟ گفتند همین خانه خدا است، هر که چشم
 حقیقی دارد می تواند خدا را ببیند:

۱- ص ۱۷۶.

۲- مصیبت نامه عطار، با اهتمام دکتر نورانی وصال، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۹۷.

۳- ص ۱۹۷.

همچنان می رفت مست و بی قرار تا رسید آن جا که آن جا بود کار
 چون بدید او خانه گفتا کو خدای زانکه او را می نبینم هیچ جای
 حاجیان گفتند ای آشفته کار او کجا در خانه باشد شرم دار
 هندو از این سخن ناراحت شد و تعجب کرد. آه و زاری نمود که چرا این جا آوردید.
 من از این خانه بدون خدا چه کار کنم. اگر می دانستم، همه این راه نمی آمدم. یا اینکه
 خدا را نشان دهید، وگرنه خدا حافظ من می روم:

زین سخن هندو چنان فرتوت شد کز تحیر عقل او مبهوت شد
 هر نفس می کرد هر ساعت فغان خویشتن بر سنگ می زد هر زمان
 زار می گفت ای مسلمانان مرا از چه آوردید سرگردان مرا
 یا مرا با خانه باید زین مقام یا خدای خانه باید والسلام^۲
 در مثنوی الهی نامه داستان پسر هندو که نام سرتاپک یافت، به نظم کشیده
 است. در هند یک نفر پسر عاقل و باهوشی داشت. بنا به علم و دانش خود به دیگران
 برتری داشت. از میان علوم مختلف نجوم را بیشتر می پسندید:

بهندستان یکی را کودکی بود که عقلش بیش و عمرش اندکی بود
 زهر علمی بسی تحصیل بودش از آن بر هر کسی تفضیل بودش
 اگرچه بود در هر علم سرکش ز جمله علم تنجیم آمدش خوش^۲
 در شهر دیگری حکیمی در علم نجوم و طب آزموده و سرشناس بود. اما به
 کسی راه نمی داد و علومی که او می دانست، دیگران از آن اطلاعی نداشتند و او نیز

۱- ص ۱۷۹.

۲- ص ۱۹۸.

۳- الهی نامه، بتصحیح فواد روحانی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۹.

نمی‌خواست دیگران آن علم را یاد گیرند:
 حکیم بود در شهری دگر دور که در تنجیم و در طب بود مشهور
 ندادی در سرا کس راره‌ی باز نبودی هرگز در خانه دمساز
 از آن نهانشستی نا دگر کس ندادند علم او او داند و بس^۱
 پسر به پدر خود گفت مرا پیش آن حکیمی ببرید. شنیده‌ام شه پری‌ها و نیز دخترش
 پیش او می‌آیند. آرزو دارم آنها را ببینم و همچنین علوم مختلف از او یاد گیرم:
 پدر را گفت آن کودک که یکا روز برابر پیش آن پیر دل‌افروز
 که می‌گویند میباید بر او شه پریان وانگه دختر او
 دلم را آرزوی دیدن اوست بود کانجا ببینم چهره دوست^۲
 پدر راضی شد و او را برد. پسر گفت که من حيله‌ای در کار می‌آرم و گفت تو پیش
 آن حکیم خود را هندو معرفی کن و بگو که پسرم کرولال است و این جا کارهای تو
 انجام خواهد داد:

پدر شد یا پسر القصه همراه پسر کردش زمکر خویش آگاه
 که پیش آن حکیم هندوان شو زدل کینه برون کن مهربان شو
 بدو گو گوذکی دارم کرولال ندارم نعمتی هستم مقل حال
 برای آخرت بپندیرش از من چنین بار گران برگیرش از من^۳
 وقتی آنان خدمت حکیم رسیدند و عرض مدعا کردند، حکیم راضی شد و از آن پسر
 امتحان کرد که آیا واقعا کرولال است؟

پدر پیش حکیم آمد بسی گفت که نا آخر حکمش در پذیرفت
 حکیمش امتحانی کرد در حال که بشناسد که تا هست او کرولال
 مگر داروی بیهوشی بدو داد چو کودک خورد حالی تن فرو داد^۱
 و از خانه بیرون رفت، پسر بلند شد تا به خواب نرود:

طیبی را بدر بیرون شد استاد بجست از جای آن کودک با استاد
 بدانست او که آن هست امتحانش که مست خواب خواهد کرد جانش^۲
 وقتی حکیم برگشت، پسر همان جا دراز کشید و خود را خوابیده ساخت.
 حکیم در فشی به پایش زد. پسر صدا بلند کرد و مثل لال‌ها فریاد کشید. حکیم
 مطمئن شد که این پسر لال و کراست:

چو آمد او استاد و کرد در باز هم آن جا خواب کرد آن کودک آغاز
 چو استاد آمد و بنشست بر جای فرو بردش در فشی سخت در پای
 بجست از جای کودک پس بیفتاد بزاری کرد همچون گنگ فریاد
 چو بیرون آمدی بانگ از دهانش نشان دادی ز گنگی زبانش
 چو کرد آن امتحان استاد محال یقینش شد که هم کراست و هم لال^۳
 پسر مدت ده سال خدمت حکیم گزرانید و علوم مختلف در صحبت او یاد گرفت.
 کتاب‌های علوم مختلف حکیم را از بر کرد و سخنان که از او به گوش می‌رسید، در
 نهائی نقل می‌کرد و خلاصه اینکه از هر لحاظ استاد شد:

۱- الهی نامه، ص ۵۹.

۲- ص ۶۰.

۳- همان.

۱- الهی نامه، ص ۵۹.

۲- همان.

۳- همان.

چه گویم روز و شب ده سال پیوست در آن خانه بدین تدبیر بنشست
 اگر بیرون شدی از خانه استاد کتابش می گرفتی سر بسریاد
 و گراستاد اندر خانه بودی بسی گفنی زهر علم او شنودی
 گرفتی یاد کودک آن سخن ها نوشتی چون شدی در خانه تنها
 بهر علمی چنان استاد شد او که از استاد خود آزاد شد
 یکی صندوق بودی قفل کرده که استادش نهفتی زیر پرده^۱
 اتفاقاً شاهزاده شهر مریض شد مردی پیش حکیم آمد و گفت که چیزی در
 سر شاهزاده هست و مثل حیوانی افتاده است. برای معالجه تقاضا کرد. همین که
 استاد برای دیدن مریض روان شد. پسر چادری بسر گذاشت و خود را آن جا رساند
 و به جای بالا خود را قايم کرد. حکیم علاج مریض را شروع کرد. اما آلت را
 بیشتر برد، شاهزاده از درد آه و ناله می کرد. شاگرد که از بالا این همه را می پائید،
 گفت که اگر بر پشت شاهزاده داغ کنی، چنگل از دماغ او بیرون خواهد آمد. همین
 که حکیم این حرف ها از زبان پسر شنید، زغصه همان جا مرد:

مگر شد شاهزاده شهر رنجور کسی آمد بر استاد مشهور
 که چیزی در سر آن شاهزاده ست کز آن شهزاده در با افتادست
 چو حیوانی بجنبید گاه گاهی بعلم آن کسی را نیست راهی
 اگر دریابدش استاد پیروز و گرنه زار خواهید مرد امروز
 روان شد کودک و چادر بر افگند که تا خود را در آن منظر در افگند
 چورفت القصه پیش شاه استاد ببالاتی بلند آن کودک استاد

در آن پرده که شه بیرون سر داشت ورم بود و در او یک جانور داشت
 همه مویش بچید و پرده بشگافت چو خر چنگی در او جنبنده ای یافت
 فرو برده بدیگر پرده چنگال یکی آلت حکم آورد در حال
 ز زخم چنگل او شاهزاده فغان می کرد و زدرد چسکاده
 زبالا آن همه شاگرد می دید چو آخر صبر او زان کار برسید
 زبان بگشاد کای استاد عالم باهن می کنی این بند محکم
 ولیکن گر رسد بر پشت داغش همه چنگل بر آید از دماغش
 چو آگه شد ز سرکار استاد زغصه جان بدان عالم فرستاد^۱
 القصه پسر شاهزاده را معالجه کرد و حالش از معالجه پسر بهتر شد. شاهزاده او را
 به نام سرتاپک مفتخر گردانید و زر و خلعت بخشید:

چو مُرد استاد کودک را بخوانند باعزازش بجای او نشانند
 بداغ آن جانور را دور انداخت زاخلاطی که باید مرهمی ساخت
 چو بهتر گشت شاه از دردمندی نهادش نام سرتاپک هندی
 بسی زر دادش و خلعت فرستاد بدو بخشید جای و رخت استاد^۲
 پسر به خانه برگشت و آن صندوق را باز کرد و از آن جا کتابی در علم نجوم دریافت.
 کتاب را مطالعه کرد و استاد اقلیم شد:

بیامد کودک و بگشاد صندوق در آن جا دید وصف روی معشوق
 کتابی کان بود در علم تنجیم همه بر خواند و شد استاد اقلیم^۳

۱- ص ۶۱.

۲- همان.

۳- همان.

خطهای از نجوم کشید و بعد از انتظار چهل روز بنی دلفریب پیش او آمد و رو به روی سرتاپک ایستاد:

کشید آخر خطی و در میانش نشست و شد زهر سو خط روانش
عزیمت خواند تا بعد از چهل روز بدید آمد پریرزاد دلفروز

منابع و مراجع

- ۱- الهی نامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، بنصیح فواد روحانی، تهرانی، ۱۳۳۹ ه.ش.
- ۲- انوار الاتقیاء ترجمه اردو تذکره الاولیا، نعمت الله محمد برکت الله رضا، باهتمام مولوی محمد اسحاق صدیقی مالک، سهارنپوری، ۱۳۹۱ هجری.
- ۳- پنجاکیانه یا پنج داستان، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، به تصحیح و توضیح و مقدمه دکتر جلالی نائینی، دکتر عابدی، دکتر ناراجند، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۴- تذکره آنشکده آذر، لطف علی بیگ با مقدمه و فهرست و تعلیقات دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۳۷ هجری شمسی.
- ۵- تذکره ریاض الشعراء، واله داغستانی، نسخه خطی در موزه ملی هند، دهلی نو.
- ۶- تذکره عرفات العاشقین و عرضات العارفین، تقی اوحدی، نسخه خطی در کتابخانه خدا بخش، پتنا.

۷- تذکره مخزن الغراب، شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام دکتر محمّد یاقر، جلد سوم، اسلام آباد، ۱۹۹۲ م/ ۱۳۷۱ ه.ش.

۸- تذکره مرآة الخیال، امیر علی خان لودی، بمبئی، ۱۳۲۴ هجری.

۹- تذکره منتخب الاشعار، مردان علی خان مبتلا، ترتیب و تلخیص دکتر محمّد اسلم خان، دهلی ۱۹۷۵ میلادی.

۱۰- تذکره منتخب اللطایف، رحم علی خان ایمان، باهتمام سید محمّد رضا جلالی نائینی و دکتر سید امیر حسین عابدی، تهران، ۱۳۴۹ هجری شمسی.

۱۱- تذکره نتایج الافکار، محمّد قدرت الله گویاموی، بمبئی، ۱۳۲۴ هجری.

۱۲- تذکره نشتر عشق، حسین قلی خان عظیم آبادی، نسخه خطی در کتابخانه خدا بخش، پتنا.

۱۳- تنقید شعرالعجم، پرفسور محمود شیرانی، مرتبه مظهر محمود شیرانی، لاهور، ۱۹۷۰ م.

۱۴- دیوان آشکار، سچل سرمست، گردآورنده قاضی علی اکبر درازی، دو مجلد، کراچی، ۱۹۸۲ م.

۱۵- دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، ۱۳۶۲ هجری شمسی.

۱۶- شعرالعجم، شبلی نعمانی، جلد دوم و پنجم، اعظم گره، ۱۹۴۷ میلادی.

۱۷- مصیبت نامه عطار، باهتمام دکتر نورانی وصال، تهران، ۱۳۳۸ ه.ش.

۱۸- مقالات حافظ محمود شیرانی، مرتبه مظهر محمود شیرانی، جلد ششم، لاهور، ۱۹۷۲ م.

۱۹- منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمّد عطار نیشابوری، باهتمام دکتر سید صادق گوهرین، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.

Ethics in Persian Poetry, Ghulam Abbas Dalal, New Delhi, 1995. -۲۰

History of Sindhi Literature, L.H. Agwani, New Delhi, 1970. -۲۱

Indian Stories in Persian Literature, (Ph.D. Thesis), -۲۲

Dr. S.A Qureshi, Delhi, 1966.

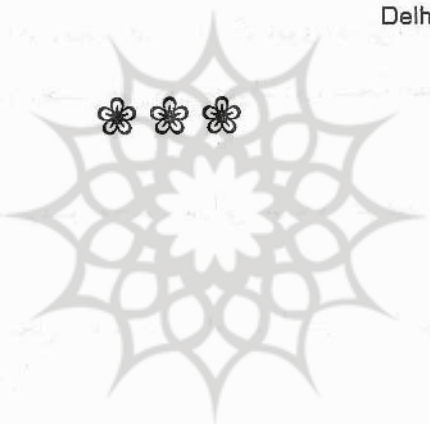
Persian Poets of Sindhi, Dr. H.I. Sadarangani, Karachi, 1956. -۲۳

Sachal Sarmast, Kalyan Advani, New Delhi, 1971. -۲۴

Sufism in India, S.A.H. Abidi, New Delhi, 1992. -۲۵

Traces of Indian Philosophy in Persian Poetry, O.B.S. Choubey, -۲۶

Delhi, 1985.



پروفیسر شاہد گل علم انسانیت و مطالعات فرہنگی

ریٹال جامع علوم انسانی